نکاتی در مشرب عرفانی باباطاهر همدانی

دکتر نصراله امامی
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز
سید آرمان حسینی آبباریکی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

باباطاهر همدانی از عارفان قرن پنجم هجری است. باباطاهر از جمله عارفانی است که در کتاب‌های صوفیه کمتر از وی سخن رفته و به گونه‌ای تا چند قرن بعد از خود، **چنان** که باید شناخته نبوده است. پژوهشگران درباره‌ی مشرب عرفانی باباطاهر سخنانی کلی و مبهم گفته‌اند. در این مقاله سعی براین بوده است تا ابتدا اطلاعاتی پیرامون عرفان عصر باباطاهر به دست دهیم، سپس با توجه به دوبیتی‌های بازمانده از باباطاهر، ارتباط وی با شاه خوشین لرستانی، نسخه‌ی موجود از «دوره شاه خوشین» و دیگر سروده‌های عرفای کُرد یارسان، طریقت عرفانی وی را مشخص کنیم.

واژگان کلیدی: باباطاهر، عرفان قرن پنجم، شاه خوشین، یارسان.

مقدمه

باباطاهر از جمله عارفانی است که در کتاب‌های صوفیه کمتر از وی سخن رفته و به گونه‌ای تا چند قرن بعد از خود، چنان که باید شناخته نبوده است. پژوهشگران درباره‌ی مشرب عرفانی باباطاهر سخنانی کلّی و مبهم گفته‌اند و در مورد این‌که بابا، پیرو کدام طریقه‌ی عرفانی بوده است، نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند. دکتر زرین کوب در کتاب جستجو *در تصوف ایران* ، باباطاهر را در شمار پیران و اولیای قدیم اهل حق می‌داند و ارتباط

او را با این فرقه که خود از تاثیر عقاید گنوسی قبل از اسلام خالی نبوده‌اند، می شناسد (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۸۹). حشمت الله طبیبی نیز باباطاهر را جزو چهار یار مقرب شاه خوشین آورده است (طبیبی،۱۳٤۹: ۱۲۱۱). و در مقابل، جواد مقصود با رد این سخن که بعضی باباطاهر را از عرفای بکتاشیه و برخی دیگر از دراویش اهل حقش دانسته‌اند، می‌نویسد که: « با امعان نظر به کلمات قصار باباطاهر و توجه کامل و دقیق به شروح مختلف آن که اکثراً اشاره به آیات قرانی و روایات و احادیث اثنی عشری است می‌توان گفت که وی عارفی شیعه و از فرقه امامیه بوده است» (مقصود ، ۱۳٥٤: ٦۱).

پرویز اذکائی نیز در مورد مشرب عرفانی باباطاهر نوشته است: « باباطاهر همدانی، از پیران طریقه‌ی گنوسی ایران،«دین حقّ» بود، که اصول عقاید آن، سخت با اعتقادات زروانی- مانوی و حکمت فهلوی باستانی پیوند داشت. از این رو، بعدها در اعتقادات فرقه گورانی- لُری اهل حقّ که با فرقه‌ی حروفیه، جلالیه، خاکساریه و نقطویه، هم‌کیشی و پیوستگی داشت، جزو ملایک ادواری به شمار آمد»(اذکائی، ۱۳۷٥: ۱٤۳).

در این جستار سعی بر آن است تا با توجه به دوبیتی‌های باباطاهر و ملاحظاتی از زندگی وی و نیز جایگاه او با برخی معاصرانش ، مذهب و طریقت عرفانی او را چنان که بایسته است، روشن کنیم .

عرفان عصر باباطاهر

در عصر باباطاهر(قرن پنجم هجری)، می‌توان از دو نوع شیوه‌ی عرفانی سخن به میان آورد: ۱- تصوف زاهدانه. ۲- عرفان عاشقانه.

۱- تصوف زاهدانه:

عرفان و تصوف زاهدانه در این سده، به کمال خود رسید و در سده‌های پس از آن پخته‌تر شد. با ظهور کتاب‌های *«منازل السائرین»*، *«رساله‌ی قشیریه»*،*«کشف المحجوب»* و *«احیاء العلوم»* روش سلوک به بهترین وجه نوشته آمد که بعدها کسی بهتر از آن‌ها نوشته‌ای به رشته‌ی تحریر نکشید، بلکه همه‌ی صوفیان نامدار، این کتاب ها را الگوی خود قرار دادند و به آن‌ها اقتدا کردند. تصوف زاهدانه، در این سده، نقاط منفی و مثبت دارد.

خواجه عبدالله انصاری

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری(تولّد ٣٩٦، وفات ٤٨٧ه.ق) که در تاریخ تصوّف به عنوان یک عالم الهی و عارف ربانّی، جایگاهی ارجمند دارد، از نظر ادبی نیز از چهره‌های درخشان، پیشاهنگ و مبدع به شمار می-آید(مولائی، ۱۳۷۷، ج۱: سی و سه).

تصوف در آثار خواجه عبدالله انصاری، به ویژه در کتاب‌های «منازل‌السائرین» و«صد میدان» به بهترین شیوه بیان شده است. او روش سلوک و چگونگی عمل سالکان را در این دو کتاب به رشته‌ی تحریر درآورد. دو نکته‌ی برجسته در آثار عرفانی خواجه مشاهده می‌شود: یکی آن که، آثاری وی، به ویژه این دو کتاب، سرشار از نکات عرفانی سازنده و تصوف مثبت است. دیگر آن که، ۷۷ سخنان وی، پیوسته مستند به قرآن و حدیث است که هم استنباط ویژه‌ی وی از آیات و احادیث را نشان می‌دهد، هم تعهدش را به اسلام، یعنی قرآن و حدیث، نمایان می‌شود.

علی بن عثمان هجویری

کشف‌المحجوب هجویری، یکی از آثار عرفانی ارزشمند قرن پنجم هجری است. نویسنده‌ی آن، یکی از نامداران «تصوف زاهدانه» است. بی تردید این کتاب، از جهات عدیده، قابل توجّه بوده و هست؛ یکی از جهت شیوایی و زیبایی نثر فارسی آن، که سرشار از انواع سجع، موازنه، جناس و... است. و دیگر، از جهت مراتب «کشف» که از این جهت کم نظیر است. هجویری در این کتاب، پس از بیان برخی از اصطلاحات صوفیه مانند مرقّعه داشتن، ملامتی بوده و...و ذکر عدد کثیری از پیشوایان فرقه‌های صوفیان تا زمان خود، آن-گاه از صفحه‌ی ٣٠٦ تا صفحه‌ی ٥٤٦ در مقام بیان کشف حجاب‌های ظلمانی و نورانی برآمده و آن را در یازده بخش شرح کرده است. امّا اشکال‌هایی در این کتاب وجود دارد، که گاه‌گاه به جهت زهد خشک و توجّه به ظواهر شریعت، منجر به تصوف زاهدانه‌ی منفی شده است. به عنوان مثال در بیان سماع– که آخرین مراتب کشف است– به بحث‌های خشک فقیهانه می‌پردازد. او سماع را نه چون صوفیان– که در حال وجد و سرور، رقص و دست افشانی می‌کنند– می‌بیند و معنی می‌کند، بلکه چونان ظاهریان بدان می‌نگرد(بیات، ۱۳۷۹: ۱۸۲– ۱۸۵).

ابوالقاسم قشیری

او نیز یکی ار نویسندگان و صوفیان نامدار در تصوف زاهدانه‌ی قرن پنجم هجری است. وی در کتاب معروف *«رساله‌ی قشیریه»*، مباحث سلوک و خودسازی را در پنجاه و پنج باب به رشته‌ی تحریر درآورده است. مطالب کتاب به کتب اخلاق و حکمت عملی شبیه‌تر است تا به کتب عرفان. به هر حال سراسر کتاب،

بیان‌گر تصوف زاهدانه، یعنی ترک دنیا و تهذیب نفس است. در باب اوّل کتاب از باورداشت‌های صوفیان سخن به میان آمده و باب دوّم، شرح احوال مشایخ طریقت است. از باب سوّم تا پنجاه و دوّم، اصطلاحات صوفیانه را بیان داشته و در سه باب پایانی، از کرامات اولیا و مکاشفه منامیه و وصیّت به مریدان سخن رانده است.

ذکر این نکته نیز بایسته است که سخنان صاحب کشف المحجوب، با وجود اشکالات، به عرفان نزدیک‌تر و سخنان صاحب رساله‌ی قشیریه به اخلاق مانندەتر است. این دو صوفی بزرگ، نماینده‌ی یک جریان فکری صوفیانه هستند که پیوسته دم از زهد و تهذیب نفس می‌زنند و از عرفان عاشقانه و وحدت وجود و حتی وحدت شهود بسیار دورند(همان: ۱۸۷).

۲- عرفان عاشقانه

عرفان عاشقانه، جریان مقابل تصوف زاهدانه بوده است. پیش از پرداختن به بحث عرفان عاشقانه، در راستای عشق و وحدت وجود، لازم دانسته شد سخنانی در ارتباط با ماهیّت و حقیقت وحدت وجود و وحدت شهود عرفان اسلامی بیان داشته شود، تا معلوم شود که سخنان اینان با «پانتئیسم»(pantheism) یعنی همه خدایی غربیان و «پاننتئیسم»(panentheism) یعنی همه در خدایی آنان، فرقی آشکار دارد. آن‌چه در مکتب-های مغرب زمینی بوده، با وحدت وجود عرفان اسلامی فرق جوهری دارد. این همان خدا و مادّه (پانتئیسم)، مفهومی است که برخی از مکاتب فلسفی یونان، با آن آغاز شد. فلسفه‌ای که جهان خدای آن، نیرو و ماده یا آتش و بخار بود و چیزی در هستی یافت نمی‌شد که اصلش این یا آن نباشد.

برخلاف این وحدت وجود، وحدت وجود در عرفان اسلامی یک بحث علمی، بلکه از دقایق دانش بشری است که از زمان احمد غزالی تکون یافت و به دست ابن عربی و شاگردانش به اوج خود رسید. باور این بزرگان، آن بوده است که وجود حقیقی را وحدت شخصی باشد، و آن خداوند است و عالم را وجود مجازی در کار است، که نسبت به وجود حقیقی چون سایه هستند. به بیان دیگر، «بود» یک واقعیت است و بقیه «نمود» است نه «بود»(بیات، همان:۱۹۲). چنان‌که گفته شد وحدت وجود با ابن عربی به اوج رسید؛ به عقیده‌ی او، حق دارای یک تجلّی(فیض اقدس) است و آن عبارت است از تجلّی ذات الهی در صور جمیع ممکنات که امری معقول است و وجود عینی ندارد(اعیان ثابته)(نوین،۱۳۸۳: ۲۸).

وحدت شهود در عرفان اسلامی، نتیجه‌ی سلوک و فنای مخلوق در خالق است، تا جایی که جز خدا نبیند. شایان ذکر است که که اوج تصوف زاهدانه‌ی مثبت، همان وحدت شهود است، ولی اساس عرفان عاشقانه‌ی

قرن پنجم، وحدت وجود بود که به تدریج تکامل یافت و به دست ابن عربی به حدّ نهایت خود رسید. اکنون بایسته است، عرفان عاشقانه و وحدت وجود، در دوره‌ی مدّنظر بررسی شود.

باباطاهر

اگر چه آثار فراوانی از بابا به جای نمانده است، امّا در همان آثار اندک نیز، به حق می‌توان لبّ لباب وحدت وجود و وحدت شهود عاشقانه را مشاهده کرد. در نظر او، وحدت وجود و وحدت شهود به هم آمیخته و هر دو نتیجه‌ی عشق هستند؛ چرا که از دیدگاه او، عاشق در اثر فنا هم با معشوق متّحد می‌شود، هم وحدت وجود به عنوان یک جهان‌بینی برای وی مطرح است. با توجّه به این‌که باباطاهر، بر احمد غزالی و عین القضات تقدّم دارد، می‌توان گفت که او پایه‌گذار وحدت وجود در عرفان عاشقانه است(بیات، همان: ۱۹۳).

از آن‌جایی که در فصل پنجم، پیرامون مشرب عرفانی باباطاهر، سخنانی خواهد آمد، در این‌جا به ذکر چند دوبیتی که سبقه‌ی وحدت وجودی دارد، بسنده می‌شود:

اگر دل دلبره دلبر کدامه و گر دلبر دله دل را چه نامه
دل و دلبر به هم آمیته وینم ندانم دل که و دلبر کدامه
(باباطاهر،۱۳٤۷: ۲٤)

کجا بی جای تو ای یار دلخواه که تا مو بسپرم آن جایگه راه
همه جا جای تو مو کور باطن غلط واتم غلط استغفرالله
(همان: ۵۲)

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
به دریا بنگرم دریا ته وینم نشان از قامت رعنا ته وینم
(همان:۳٦)

در دوبیتی‌های مذکور، تفکر باباطاهر کاملاً پیداست. اوبه شیوه‌ای بسیار بدیع و عاشقانه، وحدت شهود و وحدت وجود را در هم آمیخته است. عشق در زبان باباطاهر، جایگاه ویژه‌ای دارد که الگوی خلف‌های صالح خود شد. وی عاشقی است که از مرز وصل و هجران گذشته و جز به
عشق و معشوق، به چیزی نمی‌نگرد(بیات، همان: ۱۹٤).

احمد غزالی

اگر چه باباطاهر، پیش‌تر از وی در مسیر وحدت وجود در عرفان عاشقانه قدم برداشت، امّا آثار احمد غزالی منسجم‌تر و خود و دست پروردگانش نامدارترند. غزالی در کتاب‌های «*بحرالحقیقه*» و « *رساله‌الطیور*» راه سلوک را به شیوه‌ی عاشقانه بیان داشته که نه تنها بهتر از شیوه‌ی قشیری و هجویری است، بلکه نسبت به شیوه‌ی خواجه عبدالله نیز برتر است. احمد غزالی، برای آدمی مقامی ویژه قائل است و بر این باور است که آدمی پیش‌تر از عاشق شدن، معشوق و محبوب بوده است.

دفاع غزالی از ابلیس– که در این امر از شیخ ابوالقاسم کرکانّی و حلاج و برخی دیگر از عارفان پیشین پیروی کرد– به سبب عشق است؛ چرا که آنان ابلیس را، عاشق حقیقی قلمداد کردند که عشق فراتر از وصل و هجران است. او به ابلیس، لقب «سلطان الموحدّین» داد. اگر چه وی و هم‌فکرانش به جهت دفاع از ابلیس، مورد سرزنش قرار گرفتند، لیکن ریشه‌ی این باور در نگرش ژرف آنان به عشق است، که نتیجه‌ی این نگرش وحدت وجود و وحدت شهود است(بیات، همان: ١٩٤).

عین القضات همدانی

او بارزترین نماینده‌ی اندیشه وحدت وجود و عشق در عرفان عاشقانه است. با آن که عمرش اندک بود، نبوغش تا آنجا بود که جامعه‌ی آن روزگاران، سخنان وی را نتوانست فهمید و در نتیجه، کُشته‌ی بلند فکری-های خود شد. او پس از احمد غزالی، پرشورترین عارف در بیان عشق و وحدت وجود است. عین القضات برای عشق، مراتبی قائل است که نهایت آن، وحدت عاشق و معشوق و رفع دوگانگی است. یکی از ویژگی-های عرفان عاشقانه‌ی وحدت وجودی از سده‌ی سوّم تا پنجم– به ویژه سده‌ی پنجم– دفاع از ابلیس است. این مطلب در آثار عین القضات، روشن‌تر و مشروح‌تر آمده است؛ چنان‌که در کتاب «*تمهیدات*»، تمهید دهم را به این امر اختصاص داده است(بیات، همان: ١٩٦–١٩٨).

سخن پایانی این‌که سده‌ی پنجم، اوج عرفان عاشقانه و نیز تصوف زاهدانه است؛ اگر چه عرفان عاشقانه از جهت مرتبه و مقام، با تصوف زاهدانه قابل سنجش نباشد.

شاه خوشین لرستانی کیست؟

از آنجا که زندگی و مشرب عرفانی باباطاهر با شاه خوشین لرستانی پیوندی جدایی ناپذیر یافته است ، برای روشن شدن مشرب عرفانی او به شناساندن شاه خوشین لرستانی یعنی مراد و مرشد وی می پردازیم.

شاه خوشین _ šāh xwašīn _ ملقب به مبارکشاه از بزرگان یارسان[۱] در قرن پنجم هجری بوده است . وی بر اساس نسخه‌های خطی _ نسخه های قرن پنجم تا سیزدهم متعلق به یارسان_ و برخی روایات ظاهراً از مادری به نام *ماما جلاله* در *بلوران*[۲] به دنیا آمده است.[۳]

شاه خوشین خود را مظهر ذات اهورایی معرفی می‌نمود وچنین سروده است:

از ابر بهاران برآرم دمه را　　　از گرگ درنده بستانم برّه[رمه] را

دبدبه‌ی جهان به نیم جو نخرم　　　صراف جهانم می‌شناسم همه را

(دوره شاه خوشین ، بند ۱۲)

وی قلندروار زندگی می کرده و دسته ای از مریدان ، موسوم به "نهصد نهصده " داشته است . بر اساس نسخه خطی *دوره شاه خوشین* ،کسانی چون : کاکاردا، خداداد، سید فلک‌الدین شهریار ، احمد برنده، میرزا آمان ، غسلدین ، خوشلدین ، بابا بزرگ ، بابافقی ، بابا هندو ، باباطاهر، فاطمه لره و... از جمله یاران مقرب وی بوده اند .

شاه خوشین در باور اهل یارسان یکی از تجلیّات ذات اعظم شناخته می‌شود ؛ وی پس از خاوندکار ، علی (ع)، بهلول ماهی، شاه فضل ولی[٤] ،باباسرهنگ و قبل از باباناووس و سلطان اسحاق ظهور کرده است .

برخی از محققان شاه خوشین را همان سید محمد مشعشع[٥] دانسته اند[٦]، در حالی‌که از جهت تاریخی نزدیک به چهارصد سال بین این دو فاصله زمانی وجود دارد . برخی نیز وی را با حسین بن مسعود کُرد یکی دانسته اند[٧] که این نظر هم با توجه به نسخه‌ی *دوره شاه خوشین* و محل تولد وی _ بلوران _ نمی تواند صحیح باشد.

سرانجام زندگی او در باور اهل حق چنان است که به رودخانه‌ای ، در لرستان وارد شد و از همان رودخانه به جهان دیگر پیوست . (شفیعی کدکنی ، ١٣٨٦: ٢٣٧) ونیز (رک: طبیبی ، ١٣٤٩: ١٢١٨ و صفی زاده ،١٣٦١: ٣٠ و اورنگ ،١٣٤٩: ٦٩٤) .

مهمان شدن شاه خوشین بر باباطاهر

بر اساس نسخه دوره شاه خوشین و همچنین نسخه های دیگر نزد یارسان، شاه خوشین با یاران خود _ که قلندر وار زندگی می کردند_ بر باباطاهر مهمان می شود ؛ مراد اورنگ در این باره می‌نویسد:

شاه خوشین عارف بلند آوازه‌ی لرستانی با بصیرت باطنی و خدادادی ، تابش فروغ ایزدی را در جان و روان بابای همدانی در می‌یابد . با ساز و شکوهی که داشته ، به همدان می‌رود و بابا را می‌بیند و او را در

جرگه‌ی یاران ویژه‌ی خود در می‌آورد (اورنگ ، ۱۳۵۰: ۳۹) . این روایت در *تذکره اعلی* نسخه‌ی ایوانف و *سرانجام* نسخه‌ی مینورسکی نیز آمده است.

در ابتدای نسخه‌ی *دوره شاه خوشین* مقدمه‌یی دیده می شود که به نظر می‌رسد در قرن‌های بعدی _ به احتمال قرون دوازدهم و سیزدهم هجری _ نوشته شده باشد؛ در این مقدمه شرح ماجرای مهمان شدن شاه خوشین بر بابا –به صورت منظوم– چنین آمده است :

شاه چنی میردان شاه خوشین پَسَن   چه الوند کوه دا شی و آرومن
خلق همدان آمان و پیشواز   سر و مال کِردن گِشت و پای انداز
شاه واتش و خلق خاران ظاهر   وعده‌ی مهمانیم و یانهٔ طاهر
شاه خوشین خوشنام قدم رنجه کرد   تشریف و یانهٔ باباطاهر برد
طاهر چه هیبت شاه آما وَ در   چوب سر یانهٔ قاپیش کفت وَ سر
شاه پرسا طاهر اینه چیشن چیش   فرق پیشانیت پی چی بین ریش
طاهر و آواز واتش وی وینه   آکس هواخوات فرق او هوینه
و...

(دوره‌ی شاه خوشین ،تبریزی کرندی : ٤٤)

.ča aĺvan kūh dā šī wa ārūman .šāh čanī mīrdān šāh xwašīn pasan
.māĺ karden gešt wa pāyandāz -o-xaĺqe hamadān āmān wa pīšwāz , sar
.zāher , wa’day mehmānīm wa yānay tāher -e-šāh wātaš wa xaĺq xārān
.šāh xwašīn xwašnām qadamranja kard , tašrīf wa yānay bābā tāher bard
.sar yānay qāpīš kaft wa sar   -e-tāher ča haybat šāh āmā wa dar , čūb
.pīšānīt pay čī bīyan rīš -e-šāh persā tāher īna čīšan čīš , farq
.äw hüna -e-tāher wa āwāz wātaš way wīna , ākas häwāxwāt farq

ترجمه :

شاه خوشین با یارانش –که وی را به عنوان پیشوای خود پسندیده بودند– از الوند کوه به آرومند رفت. مردم همدان به پیشواز وی آمدند و از جان و دل از وی استقبال کردند. شاه خوشین به آنان گفت: وعده مهمانی من در خانه‌ی باباطاهر است . شاه بلند آوازه قدم رنجه نمود و به خانه‌ی بابا فرود آمد. باباطاهر از هیبت شاه از در خانه بیرون شتافت، چنان‌که چوب سر در خانه بر سرش افتاد. شاه خوشین پرسید: ای طاهر

از چه رو پیشانیت زخمی است؟ بابا با صدای بلند پاسخ داد: هر کس دوستدار توباشد، پیشانی وی خونین خواهد بود و...

بعد از این شاه خوشین با باباطاهر و محبوبه‌ی بابا (فاطمه لَره) در گفتگو می‌شود. پس از صرف طعام _که از چند دانه فلفل و قدری برنج تهیه شده بود ، و با برکت از نفس شاه خوشین همه‌ی یاران از آن خورده و زیاده نیز آمده بود – شاه از بابا دلجویی کرده و با یارانش او را ترک می‌گویند .

در نسخه‌ی شاه خوشین ، بابا در پایان ملاقات با شاه خوشین، از وی گله مند شده که« تیری زدی بر جان و جگرم» (دوره‌ی شاه خوشین ، بند: ١١٦)

و شاه خوشین چنین پاسخ می دهد:

دلگیر مشو که دلگشای تو منم   بیگانه و خویش و آشنای تو منم
گر بر سر کوی ما دلا کشته شوی   غمخوار مشو که خونبهای تو منم

(همان، بند: ۱۱۷)

بعضی از پژوهشگران در صحت این داستان تردید داشته‌اند؛ مینورسکی می نویسد:

در کتاب سرانجام آمده است که پادشاه عالم (بابا خشین) روزی در همدان به دیدن باباطاهر آمد و به نظر می‌آید که این افسانه همان ملاقات بابا با طغرل سلجوقی باشد که در کتاب راحهٔ الصدور مذکور آمده است (مینورسکی، ۱۳۰۷: ۵۸۷) . این عقیده طرفدارانی پیدا کرد تا این‌که چندی قبل چند دوبیتی از باباطاهر به دست آمد که عسگری عالم و یزدان پناه آنها را – با اندکی تفاوت- در آثارشان به چاپ رساندند، و دیگر جای تردیدی باقی نماند که باباطاهر مرید شاه خوشین لرستانی بوده است . اینک برای نمونه یک دوبیتی ذکر می شود:

مه اژ علم لَدُن سرمایَه دیرِم   قلای کِم کژ کو پایَه دیرِم
اگر غم بی خوراک شو و روژم   مه دوسی چُی خوشین همسایَه دیرم

(یزدان پناه، ١١:١٣٨٤و عسگری عالم،١١٤:١٣٨٢)

.ladon sarmāya dērem ,qeḷāykem kaž ku pāya dērem -e-ma až elm
.rūžem ,ma dūsī čü xwašīn hamsāya dērem -o-šaw -e-agar qam bī xwrāk

ترجمه:

من از علم لدن سرمایه دارم،قلعه ای هستم که از کوه پایه دارم.
اگر غم، خوراک شب و روزم شده است، در عوض دوستی چون شاه خوشین در همسایگی دارم.

از سوی دیگر، سخن استاد زرین کوب نیز می‌تواند تأییدی در باب این نکته باشد که می‌نویسد:

عناصر تصوف هنوز در عقاید اهل حق باقی است و اینکه امثال باباطاهر و باباجعفر و بابا حمشاد در کتب قدماء صوفیه بی‌نام و نشان بوده اند، قطعاً می باید سبب انتساب آنها به یک فرقهٔ مظنون و مخفی باشد (زرین کوب، همان: ۱۹۲) .

فاطمه لَره کیست؟

از آنجا که بخش دیگری از زندگی و مشرب باباطاهر با زنی موسوم به فاطمه لَره (لُره/ لاره) در پیوند است ، ذکری از او نیز در تبیین زندگی و مشرب بابای همدانی ضروری است .

بر اساس نسخه‌ی *دوره شاه خوشین* و نسخه‌ی *سرانجام* ، فاطمه نامی به عنوان محبوبه‌ی باباطاهر معرفی شده است ؛ دکتر زرین کوب در کتاب *جست وجو در تصوف ایران* می‌نویسد:

« یک داستان عشقی هم- با بی‌بی فاطمه نام که قبرش در کنار اوست- در افواه راجع به او هست که می تواند به این احوال خارق العاده و کرامات آمیز پیر همدان تا حدی رنگ محسوس ببخشد» (زرین کوب ، همان: ۱۹۲) .

پژوهشگران درباره‌ی لقب " لَره" که برای فاطمه- معشوق بابا - آمده ، نظرات مختلفی ارائه کرده اند؛ برخی آن را لُره و منسوب به قوم لُر دانسته اند و برخی دیگر نیز معتقدند که لَره دگرواژه ای از لَاره- larra واژه‌ای کُردی به معنی لاغر- است .[۸]

در نسخه‌ی *دوره شاه‌خوشین* آمده است که فاطمه لره از قبیله‌ی « بیره شاهی» بوده است. مراد اورنگ نیز این نظر را تأیید کرده است و می نویسد: « فاطمه لره از قبیله‌ی بیره شاهی یا باراشاهی بوده که در سرزمین گوران کرمانشاه می‌نشسته اند » (اورنگ، ۱۳۵۰: ٤١) .

به نظر می‌رسد که فاطمه مذکر، لُر و از قبیله بیره شاهی ساکن گَرُین – منطقه‌یی در شمال نورآباد دلفان و جنوب نهاوند – بوده است ، و اصل وی – ویا شاید قبیله اش- از طایفه‌ی گوران کرمانشاه بوده که به این منطقه کوچ کرده‌اند و به علت سکونت در این منطقه، لقب لُر گرفته اند .

شاید این ناحیه خاستگاه باباطاهر نیز بوده و یا حداقل بابا برای مدتی – احتمالاً قبل از آمدن به همدان – در آنجا سکونت گزیده است؛ همچنان‌که می فرماید:

مه طاهر ساکن پای گرینم	مِ درویش مسلک و آگر درئُنِم
بوری درباغ خواوم لحظه ای چند	که شاید وخت خواو روی تو بُینم
(عسگری عالم، همان : ۱۱۵)

.āger darünem -o-e pāye garünem,me darwīš masĺak-ma tāher sāken
.būrē dar bāqe xāwem lahzei čand , ke šāyad vaxte xāw rüye to bünem

ترجمه: من، طاهر ساکن پای گرین هستم. من درویش مسلک و درونی آتشین دارم . چند لحظه ای در باغ خواب من بیا ، شاید در خواب روی تو را ببینم.

برخی نیز فاطمه لره را مادر و یا خواهر باباطاهر دانسته اند؛ که البته این سخن با توجه به آنچه گفته شد، پذیرفتنی نیست ؛ احتمال می‌رود علاوه بر فاطمه لَره، فرد دیگری فاطمه نام ، وجود داشته که مادر و یا خواهر بابا بوده است . چنانکه *ادموندز* در کتاب *کردها، ترکها ،عربها* می‌نویسد: « ... فاطمه لره یا فاطمه لاغرو... کسی بجز بی‌بی فاطمه ، خواهر و همدم بابا طاهر است » (ادموندز، ۱۳٦۷: ۲۰۹).

قبر فاطمه لره و همچنین فاطمه – مادر و یا خواهر بابا – در کنار آرامگاه باباطاهر قرار داشته است)مینورسکی ، همان: ۵۸۸) .

سیمای باباطاهر در سروده‌های دینی یارسان

علاوه بر نسخه‌ی دوره شاه‌خوشین که در آن می‌توان گفتگوهای بین بابا و شاه خوشین را از پیش‌چشم گذراند ، در نسخه‌های دیگر موجود در نزد یارسان- مثل *دوره‌ی باباناووس* در قرن ششم ، نسخه‌های *پردیوری*(نام مکانی در اورامانات و مجازاً زمان ظهور سلطان اسحاق) در قرن هفتم و هشتم و کلام‌های بعد از پردیور- ، از باباطاهر به عنوان یکی از پیشوایان خود (= مظهر ذات هفتم از هفت تن[۹]زمان شاه خوشین) یاد شده است . در بیان این مطلب شواهدی نقل می شود :

الف) *نسخه دوره شاه خوشین* (قرن پنجم هجری)

شاه خوشین سروده است:

طاهر شب [شو]سارانه کردم میل وا میل	طلب [طَلَو] کسی کرد سوختش بیو زیل

اگررنگرزان عالم حالم بدانند   جمله رنگرزان از من برند نیل

(دوره شاه خوشین ، بند: ۱۰۵)

آوانگار و ترجمه‌ی بیت اوّل:

.tāher šaw sārāna kardem mēll wā mēll ,taĺaw kasī kerd sūxtaš bayū zēll

ای طاهر! شب هاست که میل ها و مسافت ها را طی کرده ام[برای دیدار تو] ؛ کسی طالب یارست ویار را می‌طلبد که سوخته دل و عاشق باشد.

ب) نسخه‌ی «دوره‌ی باباناوس»(قرن ششم)؛ باباناوس سروده است:

دادا بزانه[۱۰]   دادا وَ رنگم شیوه بزانه

هاملوی **طاهر** بیت نَو همدانه   فاطمه لَرّه بیت جسته عریانه

نه تنور کردی زاری و گریانه   عشق اَزت بی جگر بریانه

(روحتافی،۱۳۸٤ :۱۵–۱۷)

dādā bezāna , dādā wa raŋem šēwa bezāna,
hämluy tāher bīt näw hamadāna ,fātmma larra bīt jasta ’oryāna,
.geryāna , ’ešqe azet bī jegar beryāna -yo-na tanūr kerdī zāri

ترجمه: ای مادر! آگاه باش و بدان، ای مادر پی به اسرار من ببر... تو در همدان، مونس طاهر بودی؛ نامت فاطمه لَرّه بود که ظاهری ژنده‌گونه و عریان داشتی. در تنور گریه و زاری سر می‌دادی، آری عشق من بود که آتش در درون تو برافروخته بود.

ج) نسخه ی ژُلال ژُلال (اوایل قرن هشتم)

۱- در بند" فرد فریاد رس " ، سروده‌ی بابایادگار آمده است:

هم بابابزرگ نازاریم ایمه   هم باباطاهر انظاریم ایمه

(حسینی ، ۱۳۸۲: ٦۱۱)

.ham bābā bozorg nāzārīm īma , ham bābā tāher enzārīm īma

ترجمه:

ما هم بابابزرگ ناز روا و هم بابا بزرگ آگاه و نظر کننده هستیم .

۲- شاه ابراهیم سروده است:

زلال همدان   یادگار من زلال همدان

چاکا صف بستن نهصده میردان شام خوشین بیا و طاهر مهمان

(حسینی ،۱۳۸۲:٦۳۵)

men zoĺāĺ hamadān -e-yadegār , zoĺāĺ hamadān
.čākā saf bastan nohsada mērdān , šam xwasīn biyā wa tāher mehmān

ترجمه :

ای یادگار من ! همدان مکانی پاک و منزهاست ، هنگامی که نهصده مرد صف بسته بودند، پادشاه در کسوت شاه‌خوشین مهمان باباطاهر شد.

د) نسخه هفتاد دو پیر(بارگاه بارگاه)

بند "میرزا آمانا " :

طاهر یار احمد چه زرده بانا با بزرگ روچیار هم جفت شانا

.tāher yār ahmad ča zardabānā , bā bozorg rūčyār ham joftešānā

ترجمه:

طاهر در این زمان یار احمد(نفرهفتم از هفتن سلطان اسحاق قبل از بابایادگار) است که از زرد بان آمده و یار همیشگی او بابابزرگ اکنون روچیار(ششمین تن از هفتن سلطان اسحاق قبل از شاه ابراهیم) است.

ه) عالی قلندر[۱۱] سروده است:

شام بی وَ مهمان عالی نان عالی شام بی وَ مهمان

چنی نهصده باش قلندران باباطاهر بیم میرد همدان

(اورنگ ، ۱۳۵۰: ٤۵)

.šām bī wa mehmān , ālīnān ālī šām bī wa mehmān
.hamadān -e-čanē nohsada bāš qaĺandarān , bābā tāher bīm mērd

ترجمه:

شاه (شاه خوشین) مهمانم شد . من عالی هستم عالی، شاه با مریدان خوب قلندرش ، نهصده، مهمانم شد ، و من، [در آن وقت] باباطاهر مرد همدان بودم .

و) سید فرضی سروده است:

جه آرومندا غیب و نادرم مراد درکام باباطاهرم

(شاه ابراهیمی، ۱۳۷٦: ٦)

.darkām bābā thāherem -e-nāderem , morād -o-ja ārūmandā qayb

ترجمه: در[کسوت شاه خوشین] در آرومند(محلی که بر طبق باور یارسان، شاه خوشین ناپدید شد) ناپدید وغیب شدم. مراد و کام باباطاهر را من روا کرده‌ام.

ز) در دوره‌ی زنور قلندر آمده است:

شدم وَ طاهر، شاه خوشین شام بی   ز هر راه رَتم زنور همرام بی

(خاموشی، ۱۳۸٤: ۱۰)

šodam va thāhe šāh xwašīn šām bī ,   .ze har rāh ratem zenūr hamrām bī

ترجمه: در آن هنگام در کسوت طاهر بودم و شاه خوشین، مراد و شاه من بود، در هر جایی که می‌رفتم، ذات ذوالنور(= زنور)، همراه من بود.

سیمای شاه خوشین در سروده‌های باباطاهر

شاید ترسیم سیمای شاه خوشین مراد باباطاهر در سروده های او بتواند در توصیف مشرب خود باباطاهر نیز راهگشا باشد:

الف) اشارات مستقیم

۱- در نسخه دوره شاه خوشین باباطاهر خطاب به شاه‌خوشین می‌فرماید:

هرکس شاهش تویی حالش همینَه   سرینش خشت و بالینش زمینَه

جرمم اینست که ته را دوست دِیرِم   هر آن یارش توئی حالش چِنینَه[۱۲]

(دوره شاه خوشین، بند: ۱۰٤)

۲ - مه اژ علم لَدُن سرمایَه دیرِم   قلای کِم کژ کو پایَه دیرِم

اگر غم بی خوراک شو و روژم   مه دوسی چُی خوشین همسایَه دیرم

(یزدان پناه، همان: ۱۱ و عسگری عالم، همان:۱۱٤)

. qeĺāykem kaž ku pāya dērem ladon sarmāya dērem , -e-ma až elm

. ma dūsī čü xwašīn hamsāya dērem rūžem , -o-šaw -e-agar qam bī xwrāk

ترجمه:

من از علم لدن سرمایه دارم، قلعه‌ای هستم که از کوه پایه دارم. اگر غم، خوراک شب و روزم شده است، در عوض دوستی چون شاه‌خوشین در همسایگی دارم.

۳- خُشین گم بی و مقصودم اِدس چی[۱۳] لطیفی صوت داوودم اِدَس چی
بوری طاهر بِنیش اَر خاک ماتم خراو بی تارم و پودم اِدَس چی
(عسگری عالم، همانجا)

.maqsūdem ēdas čī , latīfī sawte dāvūdem ēdas čī -yo-xošīn gom bī
.pūdem ēdas čī -o-mātam , xerāw bī tārem -e-būrē tāher benīš ar xāk

ترجمه :

شاه خوشین ناپدید شد و مقصودم از دست رفت؛ در نتیجه صوت لطیف و داوودیم از دست رفت . ای طاهر بیا و در خاک ماتم بنشین ؛ زیرا که تار و پودم خراب شد و از دست رفت .

٤- مِ دوریشم لکِم اعجاز دِیرِم مِ دوسی چُی خوشین دمساز دِیرِم
مِ معشوقی وَ نامِ فاطمه لُر[لَر] صنوبر قامت و پِر ناز دِیرِم
(همانجا)

.me dorēšem lakem e'jāz dērem , me dūsē čü xwašīn damsāz dērem

. perr nāz dērem -o-, sanūbar qāmat [larr]me mašūqē va name fātema lorr

ترجمه:

من درویشی ازقوم لک وصاحب کرامات هستم. من دوستی چون شاه خوشین دمساز دارم.
من معشوقه ای به نام فاطمه لر ، صنوبر قامت و پر ناز دارم .

ب)اشارات غیر مستقیم و مشرب عرفانی باباطاهر

مشرب عرفانی باباطاهر با کلماتی ساده و زیبا در دوبیتی‌های او و دیگر سروده هایش جلوه گر شده است و از آن جمله اند:

۱ – خودت گفتی که من ملاح بانِم به آب دیدگان کشتی برانِم
ندانستم که کشتی غرق وابی در این دریای بی پایان بمانم
(اورنگ، همان: ۱۳۲)

در جواب سروده‌ی شاه‌خوشین:

بر کشتی منشین که ناشی ملوانی مبادا کشتی برگردد شوی طوفانی

(دوره شاه‌خوشین ، بند: ٦٣)

به نظر می‌رسد در مصراع اول دوبیتی بابا، ملاح بان شکل دیگری از ملوان و یا اشتباه ناسخان است.

۲- یاکِم دُرّ دی هنی دریه نبُد یار یاکم خور دید کهان پیدا نبد یار

من اژ آن رو به دامان تِه زد دست دَ گردونت پر و پائی نبد یار

(اورنگ، همان : ۱۲۰)

.dorr dī hanī darya nabod yār , yā kem xwar dīd kahān paydā nabod yār yā kem
.pee nabod yār -o-te zad dast , da gardūnet parr -e- men ažān rū be dāmān

ترجمه :

ای یار، من درّ را آنگاه دیدم که هنوز دریایی نبود؛ خورشید را در جایی دیده‌ام که هنوز کیهان پدیدار نشده بودند. ای یار، من از آن روزی به دامن تو دست زده ام(به تو ایمان آوردم)که از گردونت خبری نبود.

« یار» در اندیشه‌های یارسان نیز به معنی خداوند آمده است، چنانکه در عبارت معروف «هو اول و آخر یار» – که نزد آنان بسیار کاربرد دارد- منظور از یار، خداوندگار است. و نیز درُ و دریا از جمله کلمات کلیدی مورد استفاده آنان است و در کلام خان الماس لرستانی- از بزرگان یارسان در قرن یازده و دوازدهم هجری – نیز آمده است :

اوسا که نه لوح نه ثریا بی نه عرش‌بی نه فرش، جهان دریا بی

مولام وَ درّ بی درّ نه تای دریا ژه درّ برآما جهان کرد احیا

نام ویش نیا و خاوندکار عرش‌وکرسی‌وفرش اوسا دا قرار

(خان الماس، ۱۳۷٦: ٦۹)

.läwh na sorayā bī , na arš bī na farš jahān daryā bī äwsā ke na
.mäwlām wa dorr bī dorr na tāy daryā , ža dorr barāmā jahn kard ehyā
.farš äwsā dā qarār -o-korsī -o-wīš nīyā wa xāwandekār , arš -e-nām

ترجمه :

آن زمان که نه لوحی بود و نه ثریایی ، نه عرشی بود و نه فرشی و همه‌ی جهان دریا بود. حضرت حق در درّ بود و درّ در ته دریا قرار داشت ، او از درّ بیرون آمد و جهان را احیا کرد. آنگاه خود را خداوندگار نامید و عرش ، کرسی و فرش را آفرید .

از این گذشته شاه خوشین نیز در کلامش خود را از خور (=خورشید) می داند: « اصلمان خورست و از خوره زائیم » (دوره شاه خوشین، بند: ۱۰۰) .

۳– اَز آن اسبیده بازم همدانی   به تنهایی کرم نچیره وانی

و...   (مینوی،۱۳۳۵:٥٦)

.bāzem hamadānī , be tanhāee karem načīrawānī -e-az ān espīd

ترجمه : من (az=) آن باز سفید همدانی هستم که به تنهایی شکار می کنم .

این که عرفا خود را باز و پیر و مراد خود را شاهباز می‌خوانند نیز انعکاسی چشمگیر در متون اهل یارسان دارد. کاکا ردا (از یاران و سرحلقه‌ی هفتنِ زمان شاه خوشین) در *دوره شاه خوشین* می گوید: « سفید بازِم سر بالِم کوهی » (بند: ۸۷) یعنی: باز سفیدی هستم که روی کوه پرواز می کنم.

در متون یارسان همواره لقب شاهباز را برای پیران باطنی خود چون شاه‌خوشین ، باباناووس و سلطان- اسحاق و ... به کار برده‌اند .

٤– بوره سوته دلان گرد هم آییم   سخن وا هم کریم وا هم نشینیم

ترازو آوریم غم ها بسنجیم   هر آن غمگین تره سنگین تر آییم

(باباطاهر، ۱۳٤۷: ۳۷)

به نظر می رسد در جواب این سروده‌ی شاه خوشین باشد:

قپانی باوران میردان بسنجیم   هر آن سنگین تره او پا به گنجیم

(دوره شاه خوشین ، بند:۱۰۳)

.qapānē bāwarān mērdān besanjīm , har äw sangīn tara äw pā be ganjīm

ترجمه :

ترازویی بیآورید تا با آن مردان حقیقت را بسنجیم ، هر کس سنگین تر آمد او صاحب گنج است .

به نظر می‌رسد که باباطاهر از جمله کسانی بوده که با ظهور شاه خوشین لرستانی ، وی را به عنوان پیر خود پذیرفته است. اشارات مستقیم بابا درسروده‌هایش و همچنین همخوانی اندیشه‌های عرفانی او با یارسان از یکسو و سیمای باباطاهر در سرودهای یارسان از سوی دیگر ، همگی بازگوکننده‌ی این موضوع هستند که بابا، مرید شاه خوشین لرستانی بوده است. سخن زنده‌یاد زرین کوب نیز در چرایی این نکته که درکتاب‌های قدمای صوفیه از باباطاهر یادی نشده است، نیز نمی‌تواند بی ارتباط با فرقه‌ی یارسان – که تا زمان ظهور سلطان اسحاق به صورت سرّی و پوشیده دنبال می‌شد– باشد ، و این نکته فرضیه ای را که در آغاز سخن آوردیم، تأیید می کند .

پی نوشت‌ها:

۱- یارسان، آیینی است که در غرب کشور پیروانی دارد. متون مذهبی این آیین، بیشتر به کُردی سروده شده‌اند و این متون را به نام‌هایی چون : «کلام»، «دوره» ، «دفتر» و... می نامند.

۲- بلوران، منطقه‌ای از توابع کوهدشت لرستان می باشد.

۳- ر.ک :(نسخه *دوره شاه خوشین* ، بند : ۱–۲۰) و (افضلی شاه‌ابراهیمی،۱۳۵۰: ، ج۲ : ۱۸ به بعد) .

٤- شاه فضل ولی، غیر از شاه فضل الله نعیمی استرآبادی موسس حروفیه است .

٥- سید محمد بن سید فلاح بن هیبت الله واسطی (متوفای ۸۷۰ هجری) نسبت وی به هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می رسد . « خیزش مشعشعیان در منطقه جنوب بین النهرین و خوزستان به رهبری وی شکل گرفت و حکومت مستقل شیعه ، به مرکزیت حویزه ایجاد شد» (رنجبر، ۱۳۷۹: ۱٤۳). از وی کتابی به نام *«کلام المهدی »* باقی مانده است .

٦- ر.ک: (دلفانی،۱۳۷۹: ٤٦–٦۸).

۷- ر.ک: (سلطانی ، بی تا، ج۱ : ۱۳–۲۷) و نیز(اذکائی،۱۳۷۵: ۱٤۰).

۸- این عقیده نیز البته با توجه به ریاضت های عرفانی فاطمه، در خور تأمل بیشتری است .

۹- هفت تن (= هفتن)، در باور اهل یارسان کسانی هستند که مأمور رسیدگی به امور جهان هستند؛ این هفت نفر پیوسته در زمین هستند؛ چنان که در زمان سلطان اسحاق این هفت نفر عبارت بودند از: پیر بنیامین(سرحلقه) ، داود ، پیر موسی، مصطفی قهار، خاتون رمزبار، روچیار و زرده-

بام. اهل یارسان، باباطاهر را همراه با کاکاردا، خداداد، پیر شهریار، احمد بُرنده، فاطمه لره و بابابزرگ، نفر هفتم این گروه، در زمان ظهور شاه خوشین می‌دانند.

۱۰- در سروده‌های کُردی، رسم براین بوده‌است که دربیت اوّل، مصراع نخستین به صورت نیم مصراع می‌آمده و در مصراع بعدی به جهت تاکید، قافیه – و یا نیم مصراع اوّل- تکرار می‌شده است .

۱۱- برخی عالی قلندر را از یاران و هفتن زمان سلطان اسحاق (قرن هفتم) به شمار می‌آورند، در حالی که برخی نیز وی را معاصر شاه سلیم دوّم عثمانی دانسته اند . در یکی از روایات، عالی قلندر به همراه یار خود- والی سکندر- از مریدان شاه ویس قلی (از نوادگان سلطان اسحاق) دانسته شده است.

۱۲- بیت دوم این دوبیتی در بعضی نسخ چنین آمده است :

«خوشیم اینست که شاه را دوست دارم هر کس دوستش توئی حالش همینه»

۱۳- به ناپدید شدن شاه خوشین اشاره دارد .

گزیده‌ای از منابع:

- ادموندز ، سیسیل. جی (۱۳٦۷)، *کردها، ترک‌ها، عرب‌ها*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران : روزبهان.
- افضلی‌شاه‌ابراهیمی، سیدقاسم (۱۳۵۰)، *دفتر رموز یارسان (گنجینهٔ سلطان صحاک)*،تهران .
- اذکائی، پرویز(۱۳۷۵)، *باباطاهر نامه*، تهران: توس.
- اورنگ، مراد (۱۳۵۰)، *سروده‌های باباطاهر همدانی* ، تهران : پرچم .
- -------- (۱۳٤۹)، «شاه خوشین» ، *ارمغان* ، سال پنجاه و دوم، دوره سی و نهم ،شماره دهم ، ص ٦۹۰-٦۹۳ .
- ایزد پناه ، حمید (۱۳۵۰)، *آثار باستانی و تاریخی لرستان* ، تهران : انتشارات انجمن آثار ملی .
- باباطاهرعریان همدانی (۱۳٤۷)، *دیوان اشعار* ، به تصحیح و اهتمام وحید دستگردی، چاپ چهارم، تهران: ابن سینا .

- بیات، محمّدحسین،(۱۳۷۹)، « عرفان عصر باباطاهر»، *مجله زبان و ادب دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی*، سال سوّم، شماره‌ی یازدهم، ص ۱۶۰– ۱۹۸.
- حسینی ، سید محمد(۱۳۸۲)، *دیوان گوره* ، کرمانشاه : باغ نی .
- خاموشی، سید ایمان(۱۳۸٤)، دفتر کلام زنور قلندر، مقابله و خوشنویسی، کرمانشاه: خطی.
- خان الماس لرستانی (۱۳۷٦)، *دیوان اشعار*، به تصحیح سید خلیل عالی نژاد، کرمانشاه: خطی.
- دانش پژوه ، محمد تقی (۱۳٥٤)، « دفتر سرانجام اهل‌حق و باباطاهر همدانی» ، *راهنمای کتاب*، سال هجدهم، شماره‌های ۱۲–۱۰، ص ٥۷۳–٥۸۸ .
- دلفانی ، سیاوش (۱۳۷۹)، *تاریخ مشعشعیان* ، قزوین: بحرالعلوم .
- رنجبر ، محمد علی(۱۳۷۹)،« رهبری مشعشعیان؛ آغاز و فرجام فعالیت‌های سید محمد بن فلاح» ، *تاریخ اسلام*، سال یکم ، شماره چهارم ،ص ۱٤۳–۱۸۳ .
- روحتافی، حسین (بی تا)، *تصحیح بارگاه بارگاه* ، به خطّ سید ایمان خاموشی، کرمانشاه: خطی.
- ---------- (۱۳۸٤)، دفتر کلام باباناوس، به خطّ سید ایمان خاموشی، کرمانشاه: خطی.
- زرین کوب، عبد الحسین(۱۳٥۷)، جستجو *در تصوف ایران* ،تهران: امیر کبیر .
- سلطانی، محمد علی (بی تا)، *قیام و نهضت علویان زاگرس* ، کرمانشاه : نشر سها .
- شاه‌ابراهیمی، سید امرالله(۱۳۷٦)، دیوان آسید فرضی و یارانش، کرمانشاه:[بی نا].
- شاه خوشین لرستانی (بی تا)، *دوره شاه خوشین* ، نسخه تبریزی کرندی ، کرمانشاه، خطی .
- ------------ (بی تا)، *دوره شاه خوشین*، نسخه دستنویس.
- شفیعی کدکنی ، محمّدرضا (۱۳۸٦)، *قلندریه در تاریخ (دگردیسیهای یک ایدئولوژی)*، تهران: سخن .
- صفا ، ذبیح الله (۱۳٥۲)، *تاریخ ادبیات در ایران* ،تهران : انتشارات دانشگاه تهران
- طبیبی، حشمت الله (۱۳٤۹)، « اهل حق ۲» ، *وحید* ، سال هفتم ،شماره دهم ، ص ۱۲۰٦– ۱۲۲۲ .
- صفی زاده بوره‌که‌یی ، صدیق (۱۳٦۱)، *بزرگان یارسان*، تهران : مؤسسه مطبوعاتی عطایی .

- عسگری عالم، علیمردان (۱۳۸۲)، *فهلویات (پهلویانه) یا تک بیت های کهن سور و سوگ به زبان لکی* ، خرم آباد : افلاک.
- مقصود، جواد (۱۳۵٤)، *شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان ...* ، تهران : انتشارات انجمن آثار ملی .
- مینورسکی ، ولادیمیر(۱۳۰۷)،« شرح حال باباطاهر عارف و شاعر ایرانی» ، ترجمه نصرت الله کاسمی، *ارمغان* ، سال نهم / شماره دهم.
- مینوی، مجتبی(۱۳۳۵)، « از خزاین ترکیه »، *مجله دانشکده ادبیات تهران* ، سال چهارم/ شماره دوّم، ص ٥٤- ٥٨.
- نوین، حسین،(۱۳۸۳)، « وحدت وجود و باباطاهر»، *ماهنامه کیهان فرهنگی*، سال بیست و یکم، شماره ۲۱٦، مهر ، ص ۲۸-۳۳ .
- یزدان پناه، مجید(۱۳۸٤)، *تصحیح رستم و زنون الماس‌خان کندوله‌ای (و مقابله با شاهنامه فردوسی)* ، کرمانشاه : چشمه و هنر .